

حصار نگین پُر جلابی در انگشتر ماوراء النهر

حمزه کمال ۱

حصار به منزله‌ی کلیدی است برای دروازه‌های خُتْلان، وادی رشت و ولایت بدخشان و شمال خراسان که در درازای تاریخ جایگاه مهمی در امور سیاسی، اجتماعی و فرهنگی این سرزمین‌ها داشته است. در این مقاله به طور فشرده پیرامون اوضاع سیاسی اواخر سده‌ی ۱۵ و اوایل سده‌ی ۱۶ ماوراءالنهر که حصار، گاه و گذاری در آن نقش داشته است، ابراز نظر می‌شود.

حصار در ترکیب دولت تیموریان اواخر سده‌ی ۱۵ از جمله‌ی مناطقی به شمار می‌رود که از امتیازات خاصی برخوردار بودند، مانند فرغانه و بدخشان.

سال ۱۴۹۴ حاکم سمرقند احمد میرزا (۱۴۶۹-۱۴۹۴) که نسبتش با دو واسطه به پسر سوّم تیمورلنگ جلال‌الدین میرانشاه می‌رسد، جهان را پدرود گفت. احمد میرزا با عنوان «سلطان» فقط بر ماوراءالنهر حکومت می‌کرد و حاکم کلّ تیموریان محسوب نمی‌گشت. چون احمد میرزا پسر نداشت و همه فرزندان او دختر بودند، بنا بر این بعد از مرگ او بر سکوی قدرت در ماوراءالنهر برادرش محمود ابن ابوسعید که حاکم حصار شادمان، خُتْلان، بدخشان، قندوز، و بغلان بود، (۱) نشست. محمود ابن ابوسعید نیز حاکم مطلق خاندان تیمورلنگ به حساب نمی‌رفت و بعد از به سمرقند آمدن، پسر بزرگ خود مسعود میرزا را حاکم حصار و پسر وسطی خود بایسنقر میرزا را حاکم بخارا تعیین نمود. اما حکومت او نیز دیرپا و با دوام نبود. بعد از شش ماه سلطنت (۲) در ابتدای سال ۱۴۹۵ این حاکم تازه انتخاب شده‌ی سمرقند وفات کرد و پسر او بایسنقر میرزا بر سکوی حکومت نشست. بایسنقر سال ۸۸۲ هـ - ق. / ۷۸-۱۴۷۷ م. در حصار تولد شده، در این

1- دکتر علوم تاریخ، پژوهشگاه تاریخ، باستان‌شناسی و مردم‌شناسی آکادمی علوم جمهوری تاجیکستان

سرزمین به کمال رسید. به این سبب در میان دوستانش، شمار اشراف زادگان حصار بیشتر بودند. طبق اطلاع سرچشمه [منبع] هالین رابطه‌ی دوستی سبب گردید تا بایسنقر میرزا در امور اداری مملکت برای اشراف زادگان حصار حق تقدّم قایل شود (۳) و این عوامل موجب اختلافات و مبارزات شدید میان آخرین نمایندگان سلاله‌ی تیمورلنگ در ماوراءالنهر گردید. اعیان و اشراف سمرقند که از حکومت برکنار گردیده بودند، چنین پنداشتند که نسبت به آنان اهانت و تحقیر شده، لذا در دسته‌بندی‌ها و توطئه‌های خطرناک اطراف برادر بایسنقر؛ سلطان علی میرزا، علیه بایسنقر میرزا برای به دست آوردن قدرت شریک و همداستان شدند. بدین منوال، ماوراءالنهر میان بازماندگان محمود ابن ابوسعید به میدان مبارزه‌های خونین مبدل گردید.

درویش محمد طرخان سمرقندی با کمک هم رأیان خویش از شهر نسف [قرشی] سلطان علی میرزا را به سمرقند دعوت نموده، او را حاکم سمرقند اعلام داشت. اما بایسنقر با یارمندی یکی از علمای بانفوذ سمرقند؛ خواجه مکرم، حاکمیت را دوباره صاحب شده، درویش محمد طرخان سمرقندی را به قتل رسانیده، سلطان علی میرزا را به اسارت گرفت و دستور داد تا با آهن تافته چشمانش را کور سازند. سلطان علی میرزا توانست از محبس فرار کند و به سرای یکی از پیشوایان طریقت نقشبندی‌ه‌ی ماوراءالنهر و خراسان؛ خواجه یحیی پسر خواجه احرار ولی، پناه برد. خواجه یحیی به سلطان علی کمک نمود که به شهر بخارا فرار کند. سلطان علی توانست در اطرافش قشر اشراف بخارا را گرد هم بیاورد و به لشکر بایسنقر که به تعقیب آمده بود، در حوالی بخارا ضربه زد. سلطان علی به این اکتفاء نکرده، با سپاه خود به جانب سمرقند هجوم آورد و این شهر را در حلقه‌ی محاصره گرفت.

یکی دیگر از نمایندگان خاندان تیموریان؛ بابر حاکم اندیجان، که با سه واسطه نسبش به جلال‌الدین میرانشاه می‌رسید، نیز به قول خودش «در سر هوای حاکمیت سمرقند را می‌پرورید» (۴)، در تاریخ ۴ شوال سال ۹۰۱ ه. ق. / ۱۶ ژوئن ۱۴۹۶ م. با لشکر خود به جانب سمرقند حرکت کرد. سبب به سمرقند لشکر کشیدن بابر را مؤلف «تاریخ رشیدی» در آن می‌داند که بر اثر مبارزه‌ها و محاصره‌ی طولانی سمرقند هم جانب بایسنقر و هم سلطان علی ضعیف گشته بودند و شهر سمرقند بدون مقاومت تسلیم می‌شد. (۵) در این زمان سلطان مسعود حاکم حصار نیز برای تسخیر سمرقند تا کش (شهر سبز) لشکر کشید.

طبق اطلاع سرچشمه‌ها با در نظر داشت اینکه اوضاع در سمرقند بطور روز افزون به وخامت می‌گرایید بایسنقر سال ۱۴۹۷ از خان دشت قپچاق محمد شیبانی امداد طلبید. محمد شیبانی با بهانه‌ی کمک به بایسنقر، اما در اصل برای تسخیر سمرقند به حوالی این شهر آمد. شیبانی خان چون دید که حالا فضای مساعدی برای تصرف سمرقند فرا نرسیده است بهانه‌ای پیش آورد که گویا بایسنقر احترامش را بجا نیاورده باشد و هیچ کاری را انجام نداده، به ترکستان (شهریست امروز در قزاقستان) برگشت. (۶)

بایسنقر هفت ماه دیگر در محاصره بود و با فرا رسیدن اوضاع شدید بحرانی مجبور شد در ماه نوامبر سال ۱۴۹۷ سمرقند را ترک گوید و به جانب قندز عقب نشینی کند و بالاخره ۱۰ ماه محرم سال ۹۰۵ ه. ق. / ۱۷ آگوست سال ۱۴۹۹ م. از جانب خسروشاه به قتل می‌رسد. (۷)

سمرقند در انتظار سرنوشت واقعه باری بود. سال ۱۵۰۰ شیبانی خان با استفاده از مخالفت های شدید آخرین نمایندگان سلاله‌ی تیموریان که برای اخذ قدرت از هیچ گونه اعمال غیر بشری بر علیه یکدیگر امتناع نمی‌ورزیدند و حتی از دشمنان خاندان خود در برانداختن هم‌دیگر کمک می‌خواستند، محمد شیبانی از دشت قپچاق با قبایل اُزبک به سرزمین‌های ورارود چون مور و ملخ سرازیر شد و سلطنت تیموریان را که ۱۳۰ سال در ماوراءالنهر پایدار بود، برانداخت.

پس از اشغال شهرهای بخارا، سمرقند و وادی فرغانه، محمد شیبانی برای غصب یکی از ولایت های ماوراءالنهر؛ حصار، به آن سوی روی آورد. تسخیر حصار از چند جهت برای محمد شیبانی مهم بود. نخست اینکه این سرزمین میان مناطق ماوراءالنهر از آبادترین جای‌ها به حساب می‌رفت و تلاش شیبانیان جهت استیلاء پیدا کردن بر ماوراءالنهر پیش از همه به دست آوردن مناطق حاصل‌خیز و عمران و آباد بود. دیگر اینکه با تصرف وادی حصار شیبانیان به روی خود دروازه‌ای را به جانب ختلان و رشت و بدخشان و شمال خراسان باز می‌کردند.

در زمان این استیلاگری‌ها در ماوراءالنهر حاکمان حصار، ختلان و بدخشان که تنها از روی اسم در ترکیب دولت تیموری‌های خراسان شامل بودند، تصمیم گرفتند تا در اطراف بدیع الزمان پسر سلطان حسین حاکم خراسان گرد هم بیایند و جبهه‌ی مشترکی را در مقابل شیبانی خان ایجاد کنند. از سال ۹۰۳ ه. ق. / ۱۴۹۷-۱۴۹۸ م. حاکم حصار خسروشاه بود که این سرزمین را از شهر قندز اداره می‌کرد.

طبق اخبار «بابرنامه» بعد از آنکه شیبانی خان اندیجان را ضبط کرد، به جانب حصار لشکر کشیده، اشغال حصار را به حمزه سلطان و مهدی سلطان (پسران سویونج خواجه؛ عمومی شیبانی خان) واگذاشته، خودش در عملیات غضب قندز شرکت کرد. (۸)

در ماه مارس-آوریل سال ۱۵۰۴ عملیات جهت تصرف حصار از جانب شیبانیان موفقانه انجام پذیرفت. بر اثر این مبارزه ی میان تیموریان و شیبانیان شهر حصار در ابتدای سده ی شانزدهم کاملاً خراب گردید. (۹)

خسروشاه که سرزمین های زیر تصرفش به دست شیبانی خان تسلیم شده بودند، به اتحاد تیموریان خراسان شامل گردیده، خواست دوباره سرزمین های از دست رفته اش را باز پس گیرد. بنا بر این در لشکرکشی هایی که با سروری بدیع الزمان برای جلوگیری از پیشرفت های شیبانیان به جانب مناطق دیگر خراسان علیه آنها در ماه رمضان سال ۹۱۰ ه. ق. / ماه فوریه سال ۱۵۰۵ م. در نزدیکی مرغاب سازمان یافت، شرکت ورزیده و از اینجا به جانب قندز حرکت کرد. مردمان دهات اطراف قندز به لشکر خسروشاه پیوستند. اما در این نبرد لشکر خسروشاه از جانب ازبکان شکست خورد و خودش اسیر افتاده به قتل رسید. ازبکان طبق رسمی که در میانشان رواج داشت سر او را بریده چون رمز پیروزی به شیبانی خان که در این وقت در خوارزم قرار داشت، فرستادند. (۱۰)

بعد از تصرف ماوراءالنهر شیبانی خان شهر سمرقند را پایتخت خود انتخاب کرده، بخارا را به عبیدالله خان پسر برادرش محمود سلطان، تاشکند و ولایت آن را به دو عمویش کوچکنچق سلطان و سویونج خواجه به داروغگی داده، ولایت حصار را به پسران سویونج خواجه حمزه سلطان و مهدی سلطان ارزانی داشت.

از حادثه های فلاکت باری که در ابتدای سده ی شانزدهم در ماوراءالنهر رخ داده و آن به تاریخ دوره ی مورد نظر حصار رابطه ی ناگسستنی دارد، این فاجعه ی قحطی حصار در ماه نوامبر سال ۱۵۱۲ است که آن از دید پژوهشگران این دوره کاملاً به دور مانده است. تصویر این فاجعه را ما به جز از «تاریخ رشیدی» محمد حیدر دوغلات در دیگر منابع تاریخی مربوط به این زمان نمی بینیم. این فاجعه با اسم بابر ارتباط دارد.

بابر که در میان نمایندگان خاندان تیموری توجه خاصی نسبت به حصار داشت، بارها کوشیده است تا حاکمیت از دست رفته اشان را در ماوراءالنهر به دست بیاورد.

بابر بعد از اینکه با کمک اسماعیل صفوی در ماه شوال (ذو القعدة نیز آمده) سال ۹۱۷ ه. ق. / ماه دسامبر سال ۱۵۱۱ م. (و یا ژانویه-فوریه ۱۵۱۲ م.) به جانب ماوراءالنهر لشکر

کشید، حاکمیت را در سمرقند به دست آورده، در مسجد جامع سمرقند به نام اسماعیل صفوی خطبه خواند. اما بابر از توجهی که در اخذ قدرت سیاسی به مذهب تشیع می‌کند، از جانب اطرافیان، قشر روحانیون و مردم سمرقند، بدبین می‌شود و از این سبب می‌خواست از صفویان به هر واسطه‌ای دوری جوید. در این رابطه امیر محمود خواندمیر می‌نویسد: «...محمدخان ایشیک آقاسی و امیر نجم ثانی که به رسم رسالت نزد ظهیر الدین محمد بابر شاه رفته بودند، آمده به عرض نواب شاهی [شاه اسماعیل صفوی] رسانیدند که با آنکه به امداد دولت خدام این آستان بلاد توران، یعنی سمرقند و بخارا از سلاطین ازبکیه گرفته، [بابر] داعیه‌ی استقلال و مخالفت دارد. پس از استماع این خبر خسرو فریدون فر [شاه اسماعیل صفوی] در اندیشه‌ی دفع بابر رفته، در اثنای این خیال میرزا یاراحمد اصفهانی ملقب به امیر نجم ثانی که وکیل و صاحب اختیار سرکار شاهی بود، ...وسیله‌ای انگیخت، که نواب شاهی او را با سپاه فراوان از پی دفع بابر پادشاه به بلاد ماوراءالنهر ارسال گرداند». (۱۱) این خبر نتیجه‌گیری و خلاصه‌ی پژوهندگان این واقعه‌ها را در باره‌ی اینکه نجم ثانی به کمک بابر به ماوراءالنهر آمده است (۱۲) زیر سؤال می‌برد و برای تأیید صحت و درستی آن منابع و سرچشمه‌های مربوط به این دور دوره با استفاده از اسلوب و روش بررسی تطبیقی باید مجدداً مورد پژوهش قرار گیرند.

با استفاده از این وضع عبیدالله‌خان و محمد تیمور (پسر شیبانی خان) از ناحیه‌های شرقی دشت قچاق که در آنجا پناه برده بودند، به شهرهای مرکزی ماوراءالنهر هجوم می‌برند. یکی از این نبردها که شیبانیان را دیگر باره به سکوی حاکمیت در ماوراءالنهر نشانند، این نبرد رخ داده در تاریخ ۳ رمضان سال ۹۱۸ ه. ق. ۱۲ نوامبر ۱۵۱۲ م. در حوالی غجدوان بخارا بود که با پیروزی شیبانیان انجامید.

طبق اخبار «تاریخ رشیدی» بعد از شکست در حوالی غجدوان و قتل یکی از سرلشکران معروف صفویان؛ نجم ثانی، از جانب عبیدالله شیبانی، بابر به طرف حصار پناه برده، مدتی در قلعه‌ی آن زندگی می‌کند. شبی گروهی از سربازان مغول بابر، با سروری ایوب بیکی، میر محمد، یادگار میرزا و نظر میرزا علیه او قیام می‌کنند. اما بابر نمی‌تواند با آنها مقاومت کند و شبی از قلعه‌ی حصار پنهانی به جانب قندز فراری می‌شود. مغول‌های عصیانگر به جز از قلعه‌ی حصار، تمام نواحی آن را به باد غارت می‌کشند. این زمان در حصار برف زیادی باریده بود و خنکی شدیدی قیامت می‌کرد. بر اثر غارتگری‌ها و چپاول سربازان مغول بابر، گرسنگی و قحطی بر حصار تسلط می‌یابد. میرزا حیدر

دوغلالت ذکر می‌کند که در شهر حصار بر اثر این قحطی و خنکی، تنها ۶۰ نفر زنده می‌مانند که آنها برای بقای زندگی خویش گوشت جسد اقربای فوتیده‌ی خود را می‌خورند. (۱۳)

بابر با سبب‌های معلوم از توضیح [بی‌نیاز از شرح] واقعه‌های رخ داده‌ی سال ۱۵۱۲ در ماوراءالنهر، بخصوص از ذکر قحطی و گرسنگی حصار در «بابرنامه» صرف نظر می‌کند. سؤالی مطرح می‌شود که چرا این فاجعه‌ی حصار از مد نظر محققین دور مانده است؟ شاید به این دلیل که در مرکز آن فاجعه، بابر قرار داشت و یا اینکه این اخبار «تاریخ رشیدی» برای پژوهندگان دسترس نبود؟

بابر از آخرین نمایندگان سلاله‌ی تیموری در ماوراءالنهر است که جبهه‌ی مقاومت علیه قبایل ازبک غاصب را در ماوراءالنهر سازمان داد و بدین سبب چون نماد لشکرکش شجاع و شخصیت بافرهنگ معرفی شده، در اکثر پژوهش‌های مؤرخین سیمای آرمانی به خود گرفته است. قابل ذکر است که بابر با وجود توجهی که نسبت به فرهنگ و هنر داشت و کتابی چون «بابرنامه» تألیف نموده است، از دیگر هم‌قبیله‌های خود که در بی‌رحمی و بی‌شفقتی شهره‌ی ایام بودند، کمی نداشت. در ضمن نیاز به جستن دلایل از دیگر سرچشمه‌ها نیست چراکه تورتق کردن «بابرنامه» در این مورد کافی است. بابر با وجود تأسیس حکومت خود در هندوستان، همانا در آرزوی برگشتن به ماوراءالنهر، بخصوص به حصار بود که این مطلب از اطلاعاتی که ذیلاً از «بابرنامه» نقل خواهد شد به وضاحت پیداست.

بعد از مرگ اسماعیل صفوی در سال ۱۵۲۴، نبردها برای تسلط پیدا کردن بر بلاد خراسان، میان صفویان و شیبانیان از نو شدت می‌گیرد. سال ۹۳۵ ه. ق. / ۱۵۲۸ م. لشکر شیبانیان تحت رهبری کوچکنچی خان، رودخانه‌ی آمو را عبور کرده، وارد خراسان می‌گردند. به قول حسن بیک روملو از زمان چنگیز تا به آن روز کسی به این تعداد زیاد لشکر، آمودریا را عبور نکرده بود. (۱۴) این نبرد در حوالی جام صورت گرفت که در نتیجه سپاه ازبک شکست خورده، منهزم می‌گردد.

اشتباهاً به بابر خبر می‌رسد که تمام سروران شیبانی، امثال کوچکنچی خان و عبیدالله خان در این جنگ به قتل رسیده‌اند. (۱۵) در حالی که کوچکنچی خان سلامت و عبیدالله خان با برداشتن زخم از این نبرد جان به سلامت می‌برند، بابر فریفته‌ی این خبر شده، به پسرش همایون که حاکم بدخشان بود، نامه می‌نویسد و از او دعوت می‌کند که با استفاده

از این وضعیت به ماوراءالنهر لشکر کشد. در آن نامه از جمله آمده است: «اگر به لطف خداوند موفق به فتح ولایت بلخ و حصار شوی، بگذار نماینده‌ی تو در حصار بماند و در بلخ بگذار نماینده‌ی کامران (پسر کوچک بابر) باشد. اگر به لطف خداوند سمرقند نیز فتح گردد، در سمرقند خودت بنشین، اما من ولایت حصار را با اراده‌ی خداوند به دولتی که زیب دهنده‌ی زمین باشد، مبدل می‌سازم.» (۱۶)

طبق اخبار این سرچشمه، همایون بعد از گرفتن نامه‌ی پدر در ماه جمادی الثانی ۹۳۵ ه. ق. / فوریه ۱۵۲۹ م. از مناطق تابع حکومت خود سرباز گردهم آورده، به جانب سمرقند لشکر می‌کشد (۱۷)، ولی «بابرنامه» فاقد اخبار مربوط به انجام پذیرفتن این لشکرکشی است. ولی مسلم است که بعد از سال ۱۵۱۲، نمایندگان خاندان تیموری دیگر نتوانستند که حکومت را در ماوراءالنهر به دست بیاورند.

بعد از وفات یکی از شخصیت‌های مغرور سلاله‌ی شیبانی؛ عبیدالله خان، در سال ۱۵۳۹ ماوراءالنهر دچار بحران شدید سیاسی گردیده، روند تجزیه گشتن آن به ولایات علی حده [جداگانه] آغاز می‌شود. این حالت تا به سر قدرت آمدن نماینده‌ی دیگر معروف این خاندان عبدالله خان شیبانی در سال ۱۵۸۳ ادامه پیدا کرد. عبدالله شیبانی در نتیجه‌ی مبارزه‌های شدید که حتی به اقربای خود نیز رحم نمی‌کرد، توانست با لشکرکشی‌ها ولایت‌های استقلال طلب ماوراءالنهر را زیر نگین حکومت مرکزی آورد. از جمله، ماه جمادی الثانی سال ۹۸۱ ه. ق. / اکتبر سال ۱۵۷۳ م. به جانب حصار هجوم آورد. در آغاز ماه صفر سال ۹۸۲ ه. ق. / آخر ماه می ۱۵۷۴ م. عبدالله خان قلعه‌ی حصار را محاصره کرد و در تاریخ ۲۹ ژوئن ۱۵۷۴ حصار از طرف لشکر شیبانیان تصرف شده، به دولت آن‌ها ملحق گردید و حاکم حصار؛ هاشم سلطان، اسیر افتاده، به قتل رسید.

حصار همیشه به مثابه‌ی نگین پر جلایی در انگشتر ماوراءالنهر بوده و در هر دور و زمانی، هر خاندانی که به قدرت سیاسی در ماوراءالنهر می‌رسید، تلاش می‌ورزید که این ولایت را در اختیار داشته باشد.

پی نوشتها و منابع:

- 1 Хафиз-и Таныш ибн Мир Мухаммад Бухари. Шарафнама-йи шахи. Перевод с персидского, введение, примечания и указатели М.А.Салахетдиновой.-Ч.I. -М.,: Наука, 1983. -С.81.
- 2 Мирзо Мухаммад Хайдари Дуфлот. Таърихи Рашидӣ. Ба эҳтимоми Аббосалии Гаффорифард.-Техрон, 1383 -С.153.
- 3 Захир ад-Дин Мухаммад Бабур. Бабурнаме. Перевод М.Салъе.-Ташкент, 1958. -С.49.
- 4 Хамон чо. -С.51.
- 5 Мирзо Мухаммад Хайдари Дуфлот. Таърихи Рашидӣ.-С.265.
- 6 Захир ад-Дин Бабур. Бабурнаме. -С.58.
- 7 Мирзо Мухаммад Хайдари Дуфлот. Таърихи Рашидӣ.-С.265.
- 8 Захир-ад-Дин Бабур. Бабурнаме. -С.180.
- 9 Мукимов Р., Хакимов Н. Строительная культура Гиссарской долины X –XX вв.-Душанбе, 2003. –С.19.
- 10 Захир-ад-Дин Бабур. Бабурнаме. –С.181.
- 11 Амир Махмуди Хондамир. Таърихи шох Исмоил ва шох Тахмосби Сафави («Зайли Хабибу-с-сияр»). Тасхех ва тахшияи Мухаммадалии Нарокӣ. –Техрон, 1370, с.76.
- 12 История народов Узбекистана. Т.2.-Ташкент, 1947, с.50.
- 13 Мирзо Мухаммад Хайдари Дуфлот. Таърихи Рашидӣ.-С.391-392.
- 14 Хасанбеки Румлу. Ахсану-т-таворих. -Й.П. –Техрон, 1384. -С.1174.
- 15 Захир ад-Дин Бабур. Бабурнаме. –С.404-405.
- 16 Хамон чо. -С.399.
- 17 Хамон чо.-С.406-407.